

نقش ایده‌های استعلایی در گذر از مفهوم طبیعی به مفهوم آزادی در اندیشه کانت

رضوان یوسفی*

سیدحمید طالب‌زاده**

چکیده

به نظر کانت، انسان برای رسیدن به علم نیازمند سیستمی از دانش عقلانی خود می‌باشد که تحت یک ایده به وحدت برسد. در این سیستم علمی تمام اجزاء و موقعیتی که هر جزء در نسبت با دیگر اجزاء پیدا می‌کند به نحو پیشینی تعیین می‌یابند. چنین وحدتی سازمان یافته است به نحوی که سیستم علمی در بسط تدریجی خود از درون فریه و کامل می‌گردد و هیچ مؤلفه بیرونی نمیپذیرد. تنوع مفهومی در این سیستم که منجر به تعیین قلمروهای دوگانه قانونگذاری در آن می‌شود به مفاهیم طبیعی و مفهوم آزادی محدود می‌گردد. حال اگر دوگانگی برآمده از این تنوع مفهومی، وحدت سازمان یافته سیستم دانش عقلانی بشر را تهدید کند خود سیستم برای حفظ خود بایستی بتواند بر آن فائق آید. ایده‌های استعلایی و نقشی که آنها در ترمیم این دوگانگی ایفا می‌کنند از جمله خوددرمانی‌های سیستم علمی است. در این نوشتار سعی بر آن است تا بیان کانت از نقش ایده‌های استعلایی در پیوند مفاهیم را نشان دهیم. مطالعات فلسفی

کلیدواژه‌ها: قلمرو قانونگذاری، مفاهیم طبیعی، مفهوم آزادی، ایده استعلایی، تابعیت، علاقه نظری، علاقه عملی. *پرتال جامع علوم انسانی*

* دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)، raze.marze@yahoo.com

** استاد فلسفه، دانشگاه تهران، Talebzade@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۱۶

۱. طرح مسئله (صورت‌بندی کانت از رابطه جزئی و کلی)

همواره بشر در اندیشه‌ی فلسفی سعی داشته است تا نسبت بین جزئیات و امور کلی را تبیین کند. فلاسفه در این تلاش به طرح مفاهیم اخلاقی، تبیین احکام منطقی و کشف مدخلهای نو در وجودشناسی نائل آمده‌اند. کانت نیز در نظام فلسفی خود به مساله‌ی نسبت امر جزئی و امر کلی می‌پردازد و در صدد تبیین این رابطه است. رابطه‌ی بین جهان محسوس و جهان فوق محسوس یکی از صورتهایی است که این مساله در اندیشه کانت به خود می‌گیرد. نظام استعلایی ضرورتاً دو جزئی است؛ جزئی به شناخت نظری پیشینی جهان محسوس و جزئی به شناخت عملی پیشینی جهان فوق محسوس می‌پردازد. کانت برای رفع تعارض عقل عملی نه می‌تواند به حفظ جدایی این دو جهان قائل باشد و آنها را دو نظام متمایز بداند که بدون تناقض اندیشیده می‌شوند، و نه می‌تواند یکی از آن دو را حذف کند. زیرا تحقق غایت عقل عملی، یعنی خیر اعلی، شناخت نظری جهان محسوس و شناخت عملی جهان فوق محسوس را به یکدیگر گره می‌زند. از اینرو فرض کانت این است که با استفاده از ایده‌های استعلایی جهان شناختی، یعنی مفاهیم محض خدا و جاودانگی، می‌تواند به تبیین پیوند این دو جهان بپردازد.

ما در این نوشتار ابتدا تبیین کانت از این پیوند را کاملاً نشان می‌دهیم و در این مسیر به معنای کانت از دوگانگی در نظام معرفت عقلانی انسان، ایده‌های استعلایی، کاربرد عملی عقل، تعارض عقل عملی و حل آن می‌پردازیم و در انتها نتیجه‌گیری خواهیم کرد.

۲. قلمروهای قانونگذاری

کانت قصد دارد اصول پیشینی معرفت عقلانی را در خود طبیعت عقل کشف کند زیرا که چالشهای روبروی فلسفه را در طول تاریخ اندیشه بشری تا عصر خودش ناشی از اختلاط این اصول با اصلهای پسینی شناخت می‌داند. اما در این مسیر اکتشافی اتفاقی رخ می‌دهد، که به تعبیر کاسیرر (1981, p268)، در پی آن فلسفه نقادی فراگیرترین وظیفه را برای خودش رقم می‌زند. این اتفاق دوگانگی در اصول پیشینی شناخت است که دسته‌ای امکان شناخت طبیعت و دسته‌دوم امکان فعل اخلاقی را ثابت می‌کند. و آن وظیفه فراگیر به وحدت رساندن دوگانگی است. در تاریخ فلسفه با دوگانگی‌هایی چون سایه و مثال، بدن و نفس، حس و عقل، انطباع و واقعیت روبرو هستیم که فلاسفه در برطرف ساختن مسائل

مربوط به آنها سعی کرده اند. از دوگانه فلسفه کانت با تعبیری چون شی فی نفسه و پدیدار، هست و باید، طبیعت و آزادی، نظر و عمل نام برده می شود. ریشه و رفع این دوگانگی هر دو در عقل است. از نظر کانت طبیعت عقل، قانونگذاری است. عقل دارای غایات اساسی است که برای تحقق بخشیدن به آنها در یگانه عرصه مفهومی قابل شناخت برای انسان، یعنی عرصه تجربه، به کشف و وضع قانون می پردازد. در عرصه تجربه، که کانت از آن به سرزمین (territory) شناختی تعبیر می کند، دو قلمرو قانونگذاری وجود دارد؛ قلمرو مفهوم طبیعت و قلمرو مفهوم آزادی. (Kant, 1961, introduction, II) در قلمرو طبیعت عقل قانونگذاری را به قوه فاعله واگذار می کند. عقل در برابر "آنچه هست" جز تفویض کردن ویژگی قانونگذاری به فاعله کار دیگری نمی تواند انجام دهد. عقل قادر نیست برای طبیعت قانون وضع کند؛ به بیان دیگر او نمی تواند به طبیعت عینیت ببخشد. اما فاعله از عهده تعیین طبیعت بواسطه مفاهیم پیشینی طبیعی، یا به تعبیر دیگر مقولات، برمی آید. فاعله مبتنی بر اصول نظری (theoretical) پیشینی، مقولات را بر کثرات شهود اطلاق می کند و بدین ترتیب به اعیان طبیعت عینیت می بخشد و قوانین حاکم بر آنها را کشف می کند. عقل در این نظری (speculation) در جهت اعطای عینیت نظری به هر آنچه قابلیت این تعیین را دارد، صرفاً نقشی تنظیم کننده ایفا می کند، محدوده این تعیین را مشخص می کند و مراقب است تا تجاوزی از این حد صورت نپذیرد. اما در قلمرو آزادی خود عقل بر اساس اصول عملی پیشینی برای خود قوانین عملی وضع می کند و نهایتاً به خودش عینیت می بخشد. این از آن رو است که عقل دارای ایده آزادی است. کشف کانت در حوزه عمل این است که علیت اراده صرفاً بواسطه میل و خواهش تعیین نمی پذیرد. چون اگر این گونه باشد رابطه علی بین اراده و افعال ما ذیل رابطه علی مکانیکی قرار می گیرد و این علیت مبتنی بر مفاهیم طبیعی در قلمرو طبیعت تبیین می شود. بدین صورت اراده نیز عین طبیعی است که در قلمرو طبیعت عینیت نظری می یابد. اما تجارب اخلاقی نشان می دهند که زمینه ایجابی دیگری برای علیت اراده وجود دارد که اساساً قلمرو قانونگذاری عقل را از طبیعت متمایز می کند. کانت این زمینه ایجابی را ایده آزادی عقل معرفی می کند و اراده ای که علیتش از این ناحیه است را اراده آزاد می نامد. اراده آزاد عقل است و معلولش آزادی یا جهان معقول است.

اکنون عقل بواسطه تفویض قانونگذاری به فاعله با دوگانگی در قانونگذاری روبرو است. دوگانگی که عقل را قبل از ورود به فلسفه نقادی به تعارض با خود می کشاند؛ گاه در

حوزه نظر می‌پرسد که آدمی آزاد است یا موجب؟ و گاه در حوزه عمل با این سوال روبرو است که خوشبختی فضیلت را به دنبال می‌آورد و یا فضیلت علت خوشبختی است؟ با ورود به فلسفه نقادی، عقل، در حوزه نظر، تعارضش را با پرتو افکندن بر دو قلمرو مرتفع می‌کند؛ آدمی در قلمرو طبیعت پدیداری محتوم به قوانین طبیعت است. و در قلمرو آزادی شی فی نفسه در جهان معقول است. این از آن رو است که عقل در قلمرو طبیعت جز بر تحدید قانونگذاری توانا نیست. مفاهیم عقل تنها حدود طبیعت هستند که نباید از آن تجاوز شود. از سوی دیگر انسان می‌تواند به مثابه نومن (noumenon) در جهان معقول اندیشیده شود بی آنکه شناخته گردد. دو جهان، جهان شناختنی طبیعت و جهان ناشناختنی معقول، می‌توانند بدون تناقض تصور شوند. اما در حوزه عمل، حوزه ای که عقل قانونگذاری می‌کند، حل تعارض در مرتفع ساختن دوگانگی است. و کانت رفع این دوگانگی را در تبعیت یکی از دیگری می‌یابد. دقت به این نکته در فلسفه کانت حائز اهمیت است که عقل در حوزه عمل بواقع عقل است. او قانونگذاری می‌کند تا غایت نهایی خود را که چیزی جز خیر اعلی نیست ممکن سازد. تحقق غایت نهایی عقل چنان دو قلمرو را به هم گره می‌زند که اگر تعارض باقی بماند، تحقق غایت ممکن نخواهد بود. و این به معنای از دست رفتن عقل است. اینجاست که عقل به مفاهیم محض اش، و یا به تعبیر کانت ایده‌های استعلایی، ضرورت می‌بخشد و عینیت عملی می‌دهد تا امکان تحقق غایت نهایی اش در جهان را ثابت کند. و در این مسیر طبیعت را تابع آزادی سازد. این عقل است که عهده دار نظام یکپارچه فلسفی است به نحوی که هر جزء آن را در ارتباط با غایت نهایی خود معین می‌سازد. عقل در این راه با استفاده از مفاهیم خود، علاقه عملی را بر علاقه نظری مقدم می‌سازد و در تابع ساختن جزء نظری فلسفه از جزء عملی آن به تعارضش پایان می‌دهد و امکان تحقق غایتش را به اثبات می‌رساند. ما در ادامه این نوشتار ابتدا به ایده‌های استعلایی کانت و سپس به حل تعارض عملی عقل می‌پردازیم.

۳. ایده‌های استعلایی

کانت در بیان منظورش از مفاهیم عقل محض به سراغ واژه "ایده" در افلاطون می‌رود. و معنای اصلی ایده را در کاربرد این اصطلاح در فلسفه افلاطون می‌یابد. افلاطون ایده را برای چیزی بکار می‌برد که هرگز از حواس گرفته نمی‌شود و از مفاهیم فاهمه فراتر می‌رود زیرا ما به ازایی در تجربه ندارد. ایده‌ها نمونه‌های ازلی (archetypes) خود اشیاء هستند

و منشاء آنها در عقل اعلی است و عقل بشری از این منشاء، بهره ای از ایده ها دارد که گرچه اکنون به فراموشی سپرده شده اند اما از طریق یادآوری آنها را به خاطر می آورد. کانت می گوید که افلاطون بدرستی فهمیده است که قوه دانش ما برای به تجربه درآوردن نموده‌ها به چیزی بیش از تبیین آنها بر اساس وحدت ترکیبی نیازمند است. طبیعت عقل به گونه ای است که به دانش و رای مرز تجربه ارتقاء می یابد. نکته ای که کانت می خواهد با طرح کلیات ایده افلاطونی به عنوان تمهیدی برای ورود به بحث خود از مفاهیم عقل محض خاطر نشان کند این است که دانش انسان در هر دو عرصه ی، طبیعت و اخلاق، به ایده ها، یعنی همان نمونه های ازلی که اشیاء طبیعی و امور عملی بدانها ممکن می شوند، وابسته است. ایده در این معنا، که معنای اصیل آن است، نباید با دیگر واژگانی چون احساس، شهود، مفهوم تجربی و مفهوم فاهمه که بر تصور (representation) دلالت دارند، خلط شود. کانت واژه ی ایده را برای منظوری که از طرح مفاهیم عقل محض دنبال می کند مناسب می یابد.

عقل در استفاده کردن از مفاهیم و احکام فاهمه از یک دستور منطقی پیروی می کند و آن این است که در تنظیم مفاهیم و ترتیب احکام هر مشروطی را ذیل شرط خود قرار می دهد. بنابراین حرکت از یک مفهوم به سمت مفهوم عام تر و از یک مقدمه به مقدمه کلی تر، به مثابه شرط، انجام می پذیرد تا به شرط نهایی برسد. اما عقل باید هوشیار باشد تا این دستور را با اصلی که می گوید مفهوم شرط نهایی، چون دیگر مفاهیم تجربی اعتبار عینی و مابه ازای خارجی دارد، خلط نکند. کانت تعداد شرطهای نهایی عقل را مطابق احکامی که ذیل مقوله نسبت می آیند بر می شمارد و مینویسد:

تعداد مفاهیم محض عقل با تعداد انواع نسبتی که فاهمه بواسطه مقولات برای خودش تصور می کند برابر خواهد بود. بنابراین ما باید اولاً به دنبال امر نامشروط ترکیب حمله در یک موضوع؛ ثانیاً امر نامشروط ترکیب شرطی اعضای یک سلسله؛ و ثالثاً امر نامشروط ترکیب انفصالی اجزاء در یک نظام باشیم (Kant, 1964, B380)

عقل جستجوی خود را برای یافتن این سه نوع امر نامشروط در سه نوع استنتاج قیاسی انجام می دهد و در هر زنجیره قیاس برای رسیدن به آن از هر مقدمه به مقدمه سابق می رود تا در قیاس اقترانی حمله به موضوعی که خود دیگر محمول نباشد، در قیاس استثنایی متصل به پیش فرضی که خودش پیش فرضی نداشته باشد و در قیاس استثنایی منفصل به مجموعه تقسیمی برسد که برای کامل شدن به چیز دیگری نیاز نباشد. بدین ترتیب سه

مفهوم نفس، جهان و خدا بوجود می‌آید. این مفاهیم نه تنها شرط تمامیت در ترکیب شروط می‌باشند، و از اینرو نمی‌توانند عینیت تجربی (empirical)، که همواره مشروط به شروط مادی و صوری است، داشته باشند، بلکه مطلقاً شرط ترکیب اند. یعنی هیچ قیدی را نمی‌پذیرند؛ لذا برخلاف مقولات، که به قید صورتهای مادی شهود، قابل اطلاق بر کثرات هستند و کاربرد حلولی (immanent) دارند، هیچ نقشی در تقویم اعیان طبیعت ندارند و کاربردشان متعالی است. چنین مفاهیمی صرف ایده هستند. معانی ای که هرگز تصویری از آنها نخواهیم داشت و همواره برای دانش نظری بشر مساله ای بی حل باقی خواهند ماند. کانت می‌نویسد:

من از ایده، مفهوم ضروری عقل که هیچ عین متناظری در تجربه حس (sense_experience) نمی‌توان برای آن داد می‌فهمم. بنابراین ایده‌های محض عقل، که اکنون بررسی می‌شوند، ایده‌های استعلایی هستند. آنها مفاهیم عقل محض هستند، به این معنا که آنها هر دانشی که در تجربه حاصل شود را به گونه ای ملاحظه می‌کنند که از طریق تمامیت مطلق شروط متعین می‌گردد. آنها من عندی ساخته نمی‌شوند؛ خود طبیعت عقل آنها را تکلیف می‌کند و بنابراین در ارتباط ضروری با کل کاربرد فاهمه قرار دارند. سرانجام، آنها متعالی اند و از حدود هر تجربه فراتر می‌روند (Kant, 1964, B384)

اما آنچه اینجا برای ما اهمیت دارد این است که آیا مفاهیم محض عقل کارکردی جز تنظیم عملکرد فاهمه در ترکیب کثرات نخواهند داشت و همواره کارکرد شان متعالی است؟ آیا ایده‌های عقل هیچ حضوری در عرصه شناخت انضمامی ندارند و یا به تعبیر دیگر کارکرد حلولی پیدا نمی‌کنند و نقشی در شناخت طبیعت بعهده نمی‌گیرند؟ پاسخ کانت به این پرسش‌ها منفی است. وی در بخش ایده‌های استعلایی در دوجا به وجود کارکردی غیر متعالی برای مفاهیم عقل محض بی‌آنکه به تبیین پردازد، فقط اشاره می‌کند. او در B380 این که مفاهیم محض عقل فقط نقش تنظیمی در ترکیب شروط فاهمه داشته باشند را ممکن می‌داند و وجود فایده ای دیگری برای آنها را به طور قطعی منتفی نمی‌کند. و نیز در B385, 386 به کاربرد عملی فاهمه، نقش ایده عقل عملی در آن و نقش مفاهیم محض عقل در کاربرد عملی عقل اشاره می‌کند. کاربرد عملی عقل امکان تبیین عملکرد انضمامی برای ایده‌های عقل را فراهم می‌سازد؛ به همین خاطر است که کانت می‌گوید: "براستی عقل در این جا [کاربرد عملی] دارای علیت است، آنچنان که آنچه مفهوش [آن را] دربردارد پدید می‌آورد؛ و بنابراین نمی‌توانیم درباره چنین خردمندی به نحو تحقیرآمیزی بگوییم که فقط

یک ایده است." (Ibid) اگر ایده های استعلایی در قلمرو قانونگذاری فاهمه و در عرصه نظروزی عقل نقش تنظیم کننده دارند و حد شناخت طبیعت را مشخص می سازند، باید دید در قلمرو آزادی و عرصه عمل که عقل قانونگذار است چه حکمی پیدا می کنند.

۴. کاربرد عملی عقل

از نظر کانت عقل دو کاربرد دارد؛ کاربرد نظری (speculative) و کاربرد عملی. عقل در کاربرد نظری اش دستاوردی ندارد جز عرضه نظمی که بتواند آن را از فریب برآمده از گزاره گویی های نظری در فلسفه مصون بدارد.

"بنابراین بزرگترین و شاید تنها استفاده همه عقل محض صرفا سلبی باشد، از آنجا که این فلسفه ابزاری برای بسط دانش عقلی نیست بلکه نظمی برای محدود ساختن عقل محض است، و به جای این که حقیقت را کشف کند صرفا درخور آن است تا از [عقل] در برابر خطا محافظت کند." (A796/B824 Kant, 1964)

نظم مذکور که نشان دهنده محدودیت عقل نظروزی است سبب می گردد تا سه مفهوم عقل محض یعنی نفس یا بطور خاص جاودانگی نفس، جهان به معنای جهان معقول و به تعبیر دیگر آزادی و در نهایت خداوند به معنای همه کمال خارج از محدوده نظروزی، بیرون از مرز تجربه قرار گیرند. کانت معتقد است و مدعی است که نشان داده است جایی که عقل قانونگذاری را به فاهمه واگذار می کند، راهی برای آن تا وصول به این مفاهیم وجود ندارد "عقل مسیر نظروزی محض را برای نزدیک شدن به آنها طی می کند ولی آنها در مقابلش پرواز می کنند." (Ibid) اما آنگاه که عقل خود قانونگذاری می کند مفاهیم محض عقل می توانند متعلق شناخت آن قرار گیرند. البته همانطور که در نقل قول آمد نه به آن معنا که به شناخت نظری آنها منجر گردد بلکه در تعیین عمل بر اساس خود عقل نقش آفرین باشند. کانت عقل قانونگذار را عقل عملی می نامد. عقل در این جنبه دارای اصول پیشینی است؛ و اگر دانش واقعی در گرو بودن این اصول است، پس عقل در این عرصه دارای معرفت است. این معرفت، اخلاق است. مفاهیم محض عقل متعلق اخلاق هستند. اما باید دید کانت این تعلق را چگونه تبیین می کند.

کانت در آثار مرتبط به نقادی عقل عملی و قانون اخلاقی تلاش می کند تا اصول پیشینی عقل و اخلاق (morality) مبتنی بر آن را تبیین کند. پرسشی که کانت را به عرصه عقل عملی می رساند این است که "چه باید انجام دهیم؟" عرصه ای که می تواند جدا از عرصه نظر، که

به تعیین آنچه هست می انجامد، طرح شود تا افعال انسان را تعیین کند. اما وقتی پرسش مذکور با این پرسش که "به چه چیز ممکن است امید داشته باشیم؟" تکمیل می شود آن وقت است که برای پاسخ گفتن، عرصه عمل جدای از عرصه نظر قابل طرح نیست. و اینجا است که شکاف موجود بین آنچه هست، یعنی طبیعت، و آنچه باید باشد، یعنی آزادی، به مانند تعارض سوم عقل نظری به تنهایی حل کننده مشکل نخواهد بود.^۱ و بایستی به گونه ای پر شود. دلوز (۱۳۸۶) به خوبی در کتاب رابطه قوا به این امر اشاره می کند که ما در اینجا به نقل آن می پردازیم.

"در ارتباط با کل عقل عملی یک سوء تفاهم خطرناک وجود دارد و آن این باور است که اخلاق کانتی نسبت به تحقق خود بی اعتنا می ماند. در واقع، شکاف میان جهان محسوس و جهان فوق محسوس تنها برای آنکه پر شود وجود دارد: اگر جهان فوق محسوس از شناخت می گریزد، اگر هیچ یک از کاربردهای نظری عقل نمی تواند ما را از جهان محسوس به جهان فوق محسوس منتقل کند، اما از سوی دیگر "هدف جهان فوق محسوس تاثیرگذاری بر جهان محسوس است، یعنی هدف از مفهوم اختیار فعلیت بخشیدن به غایتی در جهان محسوس است که توسط قوانین خود ارائه می شود." چنین است که جهان فوق محسوس مثال اعلا (natura archetypa) و جهان محسوس رونوشت (natura ectypa) است، زیرا جهان محسوس معلول یا اثر ممکن ایده جهان فوق محسوس را بر دارد." (دلوز، ۱۳۸۶، ص ۷۶ و ۷۷)

مبحث تعارض عقل عملی مجالی است که می توانیم در آن به نحوه تعلق گرفتن ایده‌های استعلایی به دانش اخلاق و نقش آنها در پیوند دو قلمرو مفهومی پردازیم.

۵. تعارض عقل عملی

طرح دو پرسش "چه باید انجام دهیم؟" و "چه امیدی می توانیم از آنچه انجام می دهیم داشته باشیم؟" در قلمرو عمل، عقل را به تعارض می کشاند. این تعارض را می توان تعارض فضیلت و خوشبختی دانست. اخلاق کانتی فضیلت محور است به این معنا که اراده باید برای انجام فعل اخلاقی تنها بواسطه قانون اخلاقی که قانون عقل است تعیین پذیرد. البته باید توجه داشت که اولاً این مطلب نقض تقابل مشهور اخلاق کانت با اخلاق فضیلت نیست. زیرا فضیلتی که کانت از آن سخن می گوید با فضیلت متعارف متفاوت است. به تعبیر آلیسون (1990, p164, 165) فضیلت برای کانت با ابتنا بر آزادی درونی از دیگر اشکال خود

مراقب بودن (self-control)، که گاه بر حزم اندیشی و یا عادت صرف مبتنی هستند، متمایز می شود و در بردارنده ی سرشت یا قاعده پایدار برای عمل کردن از روی وظیفه به تنهایی می باشد. ثانیاً طرح محوریت فضیلت در مقامی است که از پیوند فضیلت و خوشبختی سخن به میان می آید. آلیسون (ibid, 171, 172) بیان می کند که: "در اتحادیه (union) فضیلت و خوشبختی ریاست با فضیلت است. به این معنا که آن شرطی است که ذیل آن خوشبختی تخصیص می یابد و توزیع می گردد. اما از سوی دیگر انسان طالب خوشبختی است و به خاطر آن عمل می کند. اکنون سوال این است آیا انسان به خاطر خوشبخت بودن به وظایف اخلاقی اش عمل می کند؟ اگر این گونه نیست آیا فضیلتمند بودن خوشبختی را به دنبال خواهد داشت؟ خلاصه چه رابطه ای بین این دو وجود دارد؟ کانت در دیالکتیک عقل عملی به بیان این تعارض می پردازد و نشان می دهد که عقل برای رفع آن به مفاهیم محض اش، یعنی ایده های استعلایی، واقعیت عینی، گرچه به نحو عملی، می بخشد. ما در ادامه به بیان این تعارض و حل آن می پردازیم.

عقل نظراً و عملاً دیالکتیکی است. زیرا همواره برای شیء مشروط به دنبال تمامیت شروط و یا به تعبیر دیگر امر نامشروط است. اما این طلب عقل را در هر دو جنبه دچار تعارض می کند. عقل عملی محض برای دستوراتی که مبتنی بر امیال و نیازهای عملی ما هستند امر نامشروط می طلبد. عقل این امر نامشروط را فقط به عنوان زمینه ایجابی اراده نمی خواهد بلکه آن را تحت عنوان خیر اعلی (the highest good) به عنوان تمامیت نامشروط عین عقل عملی محض می داند. تحقق خیر اعلی، موجود عاقل متناهی، یعنی انسان، را با تعارض روبرو می سازد. زیرا خوشبختی او عین فضیلتش نمی باشد^۲ و همواره قواعد عملی و رفتاری اش قانون اخلاقی نمی گردد؛ چون غیر از قانون اخلاقی و احترام به این قانون، محرکهای حسی و تجربی نیز میل وی را ایجاب و تعیین می کند.

خیر اعلی در بردارنده دو عنصر فضیلت و خوشبختی است. نسبت این دو عنصر بر اساس قانون علیت ترکیبی است. بدین صورت که یا خوشبختی علت فضیلت است و یا فضیلت علت خوشبختی است. اگر فضیلت معلول خوشبختی باشد؛ بدان معناست که زمینه های ایجابی اراده پسینی و برآمده از تجربه است و این با خودآیین (autonomy) بودن عقل عملی، که بیان می کند تنها زمینه ایجابی اراده برای تحقق خیر اعلی قانون اخلاقی است، در تعارض است. اما اگر فضیلت علت خوشبختی در جهان محسوس باشد و علیت فاعلی تنها علیت جهان محسوس باشد، که بر قوانین طبیعی و قابلیت های فیزیکی آنها برای رسیدن به

امیال و اغراض مبتنی می باشد، این با علیت فضیلت در تعارض است. فضیلت عمل به وظیفه است و وظیفه گذر از امیال و اغراض نفسانی است که در پی متحقق ساختن غایتی عقلانی می باشد. بنابراین اگر بخواهیم فضیلت را علت بدانیم نمی توانیم آن را علت فاعلی خوشبختی قلمداد کنیم چرا که دچار تعارض خواهیم شد.

آیا این تعارضات بدین معنا است که تحقق خیر اعلی ممکن نمی باشد؟ در حالی که خیر اعلی به مثابه عین عقل عملی محض بایستی امکان تحقق داشته باشد. زیرا چنان به نحو جدایی ناپذیری به قانون اخلاقی مرتبط است که غیر ممکن بودن آن، بطلان قانون اخلاقی را بدنبال خواهد داشت. در حالی گواهی تجارب اخلاقی و طبیعت والای انسان که می تواند برای افعالش مستقیماً بواسطه قانون محض عقل، یعنی قانون اخلاقی، تعیین یابد، وجود این قانون را انکارناپذیر می سازد. بنابراین باید این تعارض رفع گردد. ایده های استعلایی در رفع این تعارض چنان نقشی را ایفا می کنند که امکان تحقق خیر اعلی در جهان محسوس ممکن می گردد.

۶. رفع تعارض عقل عملی

گفتیم اثبات امکان تحقق خیر اعلی در جهان محسوس از آن جهت ضروری است که غیر ممکن بودنش به نفی قانون اخلاقی می انجامد. اگر این امکان ثابت شود، دو قلمرو قانونگذاری پیوند خواهند یافت. در این مجال پیوند این دو عرصه به معنای تابعیت یکی از دیگری می باشد. ما برای روشن شدن این سخن در ادامه دو گام بر خواهیم داشت و در پایان به نتیجه گیری می پردازیم. در گام اول نشان می دهیم که آزادی اولین اصل موضوع عقل عملی است که لازمه قانون اخلاقی می باشد. بدون آزادی تنها زمینه ایجاب و تعیین قوه میل و اراده طبیعت خواهد بود. به عبارت دیگر هیچ علیتی جز مکانیسم طبیعی و زنجیره های علل فاعلی و معلولهای آنها وجود نخواهد داشت. و این با تجارب اخلاقی انسان در زندگی اش که حکایت از فراروی وی از ضرورت های طبیعی دارد ناسازگار است. در گام دوم بیان می کنیم که گرچه مسلم گرفتن آزادی لازمه قانون اخلاقی است اما کافی نیست. زیرا اگر غایت نهایی و کامل اراده نیک، یعنی اراده ای که قواعد رفتارش، از آن جهت که بواسطه آزادی تعیین پذیرفته است، مطلق و دارای صورت قانون است؛ خیر اعلی باشد، امکان تحقق این خیر در گرو دو اصل موضوع دیگر یعنی جاودانگی نفس و وجود خداوند است. در همین گام نشان می دهیم که اگر علاقه هر قوه شناختی، امکان انبساط آن

را فراهم می‌سازد، علاقه عملی عقل علاقه نظری آن را تابع خود می‌کند و بر آن تقدم می‌یابد؛ چرا که علاقه عملی امکان بسط عقل و فراروی از قلمرو محسوس به فوق محسوس را ایجاد می‌کند. در پایان نتیجه خواهیم گرفت که فعلیت یافتن عقل در گرو آن است تا بتوانیم طبیعت را به نحوی بشناسیم که گویی بر اصل غایت شناختی مبتنی است.

۱.۶ گام اول

ما در این گام می‌خواهیم به این نتایج برسیم: ۱- تنها زمینه ایجابی میل و اراده در عمل کردن از روی وظیفه آزادی و آگاهی از آزادی است. پس خوشبختی و احساس لذت نمی‌تواند فضیلت را بوجود آورد. ۲- خوشبختی متناسب با فضیلت می‌تواند پیامد ضروری فضیلت باشد. ۳- با تبعیت کردن خوشبختی از فضیلت تعارض عقل عملی مرتفع می‌گردد. تعبیر کانت از قضایای متعارض عقل عملی این گونه است؛ قضیه نخست: "تلاش کردن برای خوشبختی زمینه یک سرشت با فضیلت (a virtuous disposition) را ایجاد می‌کند." قضیه دوم: "یک سرشت با فضیلت ضرورتاً خوشبختی را ایجاد می‌کند." (Kant, 1956, 115) کانت قضیه اول را مطلقاً کاذب می‌داند. زیرا همانطور که گفته شد با خودآیین بودن عقل عملی در تعارض است. اما قضیه دوم در صورتی کاذب است که تصور انسان آزاد در جهان معقول متناقض باشد و محدود به تصور مادی او در جهان حس گردد. در حالی که به نظر کانت این معنا، یعنی آزادی، بدون تناقض قابل اندیشیدن است. و ما می‌توانیم بی‌آنکه دچار تناقض شویم انسانی را تصور کنیم که بر کنار از عوامل مادی و حسی، فقط بر اساس قانون محض عقل عمل می‌کند. چنین انسانی دارای فضیلت است و ضرورتاً شایسته است تا خوشبخت گردد. کانت فضیلت را والایی طبیعت بشر می‌داند و از این رو به او انسان آزاد می‌گوید. به تعبیر آیسون (1990, p165) فضیلتی که کانت از آن حرف می‌زند مستلزم اصول صحیح است و اساساً دربردارنده‌ی سرشت (Gesinnung) یا شیوه‌ی اندیشه‌ی است که این اصول را دورنی می‌سازد. به نحوی که با درونی شدن این اصول، فقدان نسبی تاثیرپذیری انسان با فضیلت در برابر وسوسه‌های امیال ظاهر می‌گردد و این گونه شایسته خوشبختی میشود. بدین ترتیب خیر اعلی با جهان معقول کفایت می‌شود و فضیلت ضرورتاً خوشبختی را بدنبال می‌آورد. اما این امر در جهان محسوس صرفاً محتمل است. به نظر کانت اثبات نکردن علیت آزادی و جستجو کردن امکان خیر اعلی در نظام طبیعت از یک توهم عقل عملی ناشی می‌شود که باید با تامل دقیق آن را روشن ساخت. این توهم جایی

است که رضایت حاصل از وظیفه اخلاقی همان رضایت حاصل از ارضاء امیال و خواهشها قلمداد می‌شود و متعاقباً زمینه‌ایجابی اراده برای عمل به وظیفه یعنی محرک اخلاقی تا سطح یک میل حسی تنزل می‌یابد. وقتی قوه میل بواسطه محرکهای حسی تعیین می‌یابد یا به بیان دقیق‌تر منفعل می‌گردد، تنها آگاهی از این تعیین، یعنی احساس لذت، است که زمینه رضایت فرد از فعلی که انجام می‌پذیرد، می‌باشد. اما هنگامی که قوه میل و به تعبیر خاص تر اراده مستقیماً به واسطه یک اراده تعیین می‌پذیرد، گرچه آگاهی از این تعیین وجود دارد اما تعیین، به تنهایی رضایت از فعل را بدنبال می‌آورد.^۳

کانت معتقد است که عقل عملی گمان می‌کند که این دو رضایت یکی است. و بنابراین زمینه‌ایجابی در هر دو یکسان است؛ چرا که معلول یکسانی را ایجاد کرده‌اند. پس محرک اخلاقی را صرفاً میل حسی برمی‌شمارد. برای مثال فردی از این که فضیلت نیکوکاری را داشته باشد لذت می‌برد. آگاهی از این لذت یعنی احساس لذت زمینه‌تعیین میل این فرد می‌شود و به کمک انسانهای ناتوان می‌رود و از یاری کردنشان ارضاء می‌شود. به نظر کانت اگر کسی این فعل را فعل آزاد اخلاقی بداند دچار خطا شده است. زیرا در فعل آزاد نه تنها مطابقت با قانون (legality) بلکه اخلاقی بودن نیت (morality of intention)، یعنی زمینه‌ای که ریشه در خود عقل دارد و به فعل عینیت، یعنی کلیت و ضرورت می‌بخشد، باید مراعات شود. گرچه در مثال مذکور فعل مطابق با وظیفه اخلاقی صورت پذیرفته است ولی از عینیت برخوردار نیست و از روی وظیفه انجام نشده است. کانت برای برطرف شدن این خلط در مبحث حل تعارض عقل عملی دو دقت را انجام می‌دهد؛ اول آنکه عنصر سوژیکیتو یا آگاهی در فعل آزاد را احترام می‌داند که شبیه احساس لذت نیست و گرچه احترام در ارتباط با قوه میل همان اثری را ایجاد می‌کند که احساس لذت بوجود می‌آورد ولی منبع هر یک متفاوت است. احساس لذت میل را منفعل می‌کند و رضایت را به همراه دارد؛ در حالی که احترام به آزادی میل را متعین می‌کند و رضایت را بدنبال می‌آورد. در مثال مذکور کمک به فرد ناتوان میل فرد را ارضاء می‌کند چون از این کار لذت می‌برد. اما کسی که از روی وظیفه به دیگری کمک می‌کند، گرچه از این کار رضایت دارد ولی لزوماً لذت نمی‌برد. نکته دومی که کانت گوشزد می‌کند در همین رابطه است که رضایت تابع عمل آزاد متفاوت از رضایت تابع امیال و خواهشها است. این رضایت در واقع نوعی رضایت منفی است که فرد در آن به بی‌نیازی اش، به تعبیر دیگر به غلبه یافتنش بر امیال، آگاه است و کانت از آن تعبیر به خرسندی عقلانی (intellectual contentment) می‌کند که اساساً بر احساس مبتنی نیست.

آزادی و آگاهی از آزادی به مثابه قابلیت برای پیروی کردن از قانون اخلاقی با سرشتی محکم و استوار، که از امیال مستقل است، دست کم به مثابه انگیزه هایی هستند که میل ما را [گرچه نه به گونه ای که منفعل سازند] متعین می کنند؛ و تا جایی که من از آزادی در اطاعت کردن از قواعد اخلاقی ام آگاه هستم، این یگانه منبع خرسندی ثابتی است که ضرورتاً بدان پیوسته است و بر هیچ احساس خاصی مبتنی نیست (Kant, 1956, 118)

پس آنچه بدنبال فضیلت می آید خوشبختی متناسب با آن است. آگاهی از غلبه بر امیال خرسندی را بدنبال می آورد اما این خوشبختی برآمده از لذت نیست. زیرا لازمه این خوشبختی مقدم ساختن احساس بر قانون عقل است که با خودآیین بودن عقل عملی در تعارض است.^۴ پس می توان نتیجه گرفت؛^۱-در اصول عملی، پیوندی طبیعی و ضروری بین آگاهی از اخلاقی بودن و انتظار برخورداری از خوشبختی متناسب به مثابه پیامد آن به نظر ممکن می آید.^۲ خوشبختی به هیچ وجه اخلاقی بودن را ایجاد نمی کند.^۳ خیر نهایی به مثابه نخستین شرط خیر اعلی، اخلاقی بودن است. (Kant, 1956, 111) و خوشبختی دومین عنصر خیر اعلی را فقط به مثابه امر اخلاقاً مشروط، که البته پیامد ضروری اخلاقی بودن است، شکل می دهد.

پس خیر اعلی، با تابع فضیلت ساختن خوشبختی، عین (object) عقل عملی است. اما چگونه ممکن است خیر اعلی تحقق یابد؟ چگونه فضیلت متحقق می شود و به تبع آن ضرورتاً خوشبختی مورد انتظار، واقع می شود. کانت می نویسد: "اما امکان چنین پیوند امر مشروط با شروطش کاملاً متعلق به ارتباط فوق محسوس اشیاء است و نمی تواند ذیل قوانین جهان حس داده شود. گرچه پیامد عملی این ایده [خیر اعلی]، یعنی افعالی که به متحقق ساختن خیر اعلی اختصاص می یابند، به این جهان تعلق دارد." (ibid, 118)

۲.۶ گام دوم

گفته شد با مسلم گرفتن آزادی تعارض عقل عملی مرتفع می شود و نوبت به پرسش از امکان تحقق خیر اعلی می رسد. در نقل قول اخیر دیدیم که امکان آن به قلمرو فوق محسوس تعلق دارد. عرصه ای که عقل در کاربرد نظری اش هیچ حکمی نمی تواند درباره آن صادر کند. چرا که حکم در این عرصه ذیل شهود حسی ممکن می شود و اعیان در این عرصه به شهود حسی در نمی آیند. اما وقتی به خاطر قانون اخلاقی نمی توان از اصل موضوع^۵ قرار دادن آزادی امتناع ورزید باید پذیرفت آزادی و آگاهی از آن در اطاعت از

قانون اخلاقی امکان نگرستن عقل به قلمرو فوق محسوس را هر چند سریع و گذرا فراهم می‌کند (ibid,148)

مفهوم خیر اعلی گره ای شناختی است که در آن عقل نظری (speculative) با عقل عملی پیوند می‌خورد (ibid,122) همانطور که در گام اول گذشت، این پیوند ضروری و پیشینی است چرا که ریشه در خود عقل دارد. جایی که ترکیب عقل نظری و عملی پیشینی باشد، عقل علاقه عملی اش را مقدم و علاقه نظری اش را تابع آن می‌یابد. زیرا اگر علاقه به تعبیر کانت اصلی است که شرطی را دربردارد که قوه ذهن فقط ذیل آن فعالیتش را پیش می‌برد، علاقه عقل به واقع عملی است. زیرا این اصول عملی پیشینی عقل است که شناخت ایجابی عقلانی را بوجود می‌آورد. عقل بواسطه آنها برای اغراض نظری (theoretical purposes) و عملی حکم می‌کند. و امکان به فعلیت رسیدن و پدیدار شدن عقل در جهان را فراهم می‌سازد. "هر علاقه ای نهایتاً عملی است، حتی علاقه نظری (speculative interest) که صرفاً مشروط است و فقط در کاربرد عملی به کمال می‌رسد. (Kant, 1956, 122)" اگر این تبعیت رخ ندهد.

"عقل با خودش در نزاع است؛ زیرا اگر عقل نظری و عملی صرفاً پهلو به پهلو ی یکدیگر مرتب شوند (هم تراز یکدیگر قرار گیرند) عقل نظری حدودش (borders) را می‌بندد و هیچ چیزی از عقل عملی را در قلمروش نمی‌پذیرد. در حالی که عقل عملی مرزهایش (boundaries) را بر هر چیز بسط می‌دهد و وقتی نیازهایش اقتضا کند، سعی می‌کند عقل نظری را در درون آنها (مرزهای خود) بفهمد." (Ibid)

۷. دو اصل موضوع عقل عملی: جاودانگی و وجود خداوند

با مسلم گرفتن آزادی، خیر اعلی ابژه ی عقل عملی می‌گردد. و به تعبیر گایر (2000, p337) بخش اول استدلال کانت بر اصل موضوع های عقل عملی که حاصلش امکان تحقق خیر اعلی برای انسان است ما را به بخش دوم استدلال که اثبات شرایط ضروری این امکان است رهنمون می‌گردد تا نشان دهد تحقق این ابژه در گرو مسلم گرفتن دو ایده ای است که هر چند شناخت نظری درباره آنها ممکن نیست، اما برای اثبات عناصر خیر اعلی مسلم گرفته میشوند. ایده جاودانگی نفس شرط تحقق فضیلت و ایده خداوند شرط تحقق خوشبختی است. ما در ادامه به استدلالهای کانت در این خصوص می‌پردازیم.

۱.۷ استدلال کانت برای اثبات امکان فضیلت (ضرورت جاودانگی نفس)

۱. تحقق خیر اعلی در جهان، عین ضروری اراده ای است که از قانون اخلاقی تعیین می پذیرد.
۲. تناسب کامل نیت با قانون اخلاقی که کمال فضیلت است و از آن به تقدس اراده (the holiness of will) تعبیر می شود، شرط نهایی خیر اعلی است. بنابراین به همان اندازه که خیر اعلی ممکن است، تقدس نیز ممکن می باشد. زیرا امر به خیر اعلی امر به تقدس است.

۳. تقدس کمالی است که هیچ موجود عاقلی در جهان محسوس هیچ وقت بدان نمی رسد. اما چون عملاً ضروری است فقط می تواند در حرکتی پایان ناپذیر (an endless progress) به سمت آن کمال بدست آید.

۴. مسلم گرفتن این حرکت پایان ناپذیر بر اساس اصول عقل عملی به مثابه عین واقعی اراده انسان ضروری است.

۵. حرکت پایان ناپذیر به سمت کمال فضیلت فقط تحت پیش فرض گرفتن وجود و تشخیص (personality) همیشگی موجود عاقلی که به سمت کمال در حرکت است ممکن می باشد. بدین ترتیب امکان خیر اعلی عملاً فقط بر اساس فرض گرفتن جاودانگی نفس ممکن است. جاودانگی نفس اصل موضوع عقل عملی محض است که از قانون اخلاقی قابل انفکاک نیست.

استدلال کانت در اثبات جاودانگی با این چالش روبرو است که اگر از فضیلت به تقدس تغییر صورت نگیرد و سخنی از تقدس در میان نباشد، فرض جاودانگی لازم نخواهد بود. چرا که کانت هیچ توضیحی در خصوص لزوم جاودانگی برای فضیلت نمی دهد. اما به نظر آلیسون (1990, p.171,172) با توجه به تحلیلی که کانت از فضیلت در "آموزه ی فضیلت" (The Doctrine of Virtue) می دهد، مساله تا حدودی مرتفع میگردد. در آنجا کانت از طلب تقدس در تقابل با گناه نخستین (radical evil) سخن به میان می آورد. راه حل اصلی برای ترک کردن گناه، به معنای تسلیم نشدن در برابر میل به گناه، باید شامل ثبات قدم در طلبیدن تقدس باشد که خلوص کامل اخلاق است. به نظر کانت راضی شدن به کمتر از این مقدار تسلیم شدن در برابر گناه است که با فضیلت ناسازگار میباشد. در این صورت مساله این خواهد بود که چگونه موجود متناهی می تواند در طلب تقدس باشد. بویژه که کانت قائل است به این که "باید" مستلزم "توانستن" میباشد. به عبارت دیگر اگر لازم است که

انسان تقدس را بخواهد، نتیجه آن است که باید شرایط توانستن او فراهم باشد و این جاست که اثبات جاودانگی ضرورت می‌یابد.

۲.۷ استدلال کانت برای اثبات خوشبختی (ضرورت وجود خدا)

تصدیق عنصر دوم خیر اعلی یعنی خوشبختی متناسب، بر فرض وجود علتی بسنده برای این معلول مبتنی می‌باشد. به عبارت دیگر عقل عملی باید وجود خداوند را به گونه‌ای که ضرورتاً به امکان خیر اعلی متعلق است، اصل موضوع قرار دهد. استدلال از این قرار است:

۱. "خوشبختی شرط موجود عاقل در جهان است که هر چیزی مطابق با خواست و اراده او در کل وجودش انجام می‌شود." (Kant, 1956, 125) این امر مبتنی بر سازگاری طبیعت با کل هدف موجود عاقل و با زمینه‌ایجابی اساسی اراده او یعنی قانون اخلاقی است.

۲. قانون اخلاقی که قانون آزادی است مستقل از طبیعت، بدون سازگاری با محرکها و مشوقهای قوه میل، بواسطه انگیزه‌ها (motives) امر می‌کند.

۳. موجود عاقل فعال در جهان در عین حال علت جهان و خود طبیعت نیست. بدین ترتیب در قانون اخلاقی کمترین زمینه برای پیوند ضروری بین فضیلت و خوشبختی متناسب موجودی که جزئی از جهان و وابسته به آن است وجود ندارد. به عبارت دیگر چون موجود عاقل علت طبیعت نیست، اراده اش از سازگار کردن کامل طبیعت، که حکایت گر خوشبختی است، با اصول عملی اش ناتوان است.

۴. در کار عملی عقل محض که تلاش ضروری برای خیر اعلی است، پیوند ضروری بین فضیلت و خوشبختی مسلم گرفته می‌شود.

۵. بنابراین وجود علت کل طبیعت که متمایز از طبیعت است و زمینه سازگاری دقیق خوشبختی با فضیلت را دربردارد مسلم گرفته می‌شود. این علت باید دربردارنده زمینه توافق طبیعت با قانون اراده موجودات عاقل و نیز با آزادی آنها تا جایی که زمینه ساز تعیین اراده آنها در پیروی از قانون است، باشد. به بیان دیگر طبیعت هم بایستی در صورت با فعل اخلاقی موافق باشد (یعنی جایی که فقط مطابقت با وظیفه مطرح است) و هم با نیت فعل اخلاقی سازگار گردد. (یعنی آنگاه که از روی وظیفه فعل انجام می‌پذیرد). اگر چنین توافقی صورت گیرد خوشبختی به عنوان پیامد ضروری فضیلت ممکن می‌شود. زمینه چنین توافق

در علت نهایی طبیعت است. "بنابراین خیر اعلی در جهان فقط بر اساس فرض علت نهایی طبیعت که علیتی مطابق با نیت اخلاقی دارد ممکن است." (Ibid, 126)

از آنجایی که عمل کردن بواسطه ایده قوانین، کار موجود عاقل است و علیت چنین موجودی بر اساس ایده قوانین، اراده است؛ برسبیل تمثیل، علت نهایی طبیعت خداوند است که از روی عقل و اراده آن را بوجود می آورد. بدین ترتیب اگر وظیفه انسان به فعلیت رساندن خیر اعلی و متحقق ساختن جهانی است که در آن خوشبختی پیامد ضروری فضیلت می باشد، تنها ایده های استعلایی، آنگاه که عینیت عملی یابند، شرط تحقق آن را فراهم می سازند.

بنابراین بدون خداوند و بدون جهان نامرئی که اکنون به آن امید بسته ایم، ایده های باشکوه اخلاق در واقع اعیان رضایت و تحسین و نه چشمه های غرض و فعل هستند. زیرا آنها [ایده ها اخلاقی] آن غایتی که برای موجود عاقل طبیعی است و عقل محض آن را به نحو پیشینی متعین ساخته و ضروری می داند، در تمامیش متحقق نمی سازند (Kant, 1964, A 813/B 841).

یکی از پرسش هایی که گایر (2000, p334) در خصوص استدلالهای کانت در اثبات اصل موضوع های عقل عملی مطرح می سازد این است که چگونه امکان خیر اعلی که لازمه ی قانون اخلاقی است خود مستلزم فرض وجود بالفعل (actual) ایده های عقل یعنی خداوند و جاودانگی می باشد؟ به نظر وی دقت در همین پرسش است که کانت را به تاکید کردن بر منظر عملی در فرض وجود اصل موضوع های عملی و طرح عینیت عملی آنها وادار میسازد. مساله ی گایر چگونگی حرکت از امکان امری به فعلیت امر دیگر است. وی در فصل دهم کتابش "کانت درباره ی آزادی، قانون و خوشبختی"، توضیح می دهد که بنیاد این حرکت به طور کلی بر تمایز بین امکان منطقی و امکان واقعی و لازم بودن هر دو برای فرض یک مفهوم قرار دارد. این که تصور شود امکان منطقی یعنی عدم تناقض دورنی برای فرض یک مفهوم کافی است؛ از آنجا که دایره ی مفروضات را وسیع می کند و فرد را با زاده های تهی مغز روبرو می سازد، لازم می سازد تا زمینه ی تبیین آن در ابژه ای دیگر که بواقع وجود دارد نیز فراهم باشد. از این رو اساسا برای کانت امکانی منطقی می گردد که امکان واقعی را به دنبال آورد و زمینه ی تبیین مفهوم در ابژه ی که بواقع وجود دارد داده شود. لکن به نظر گایر مساله این جاست که چنین بنیادی برای اصل موضوع های تجربی که با ابژه های عینی و محسوس سرو کار دارند مناسب است؛ اما در خصوص اصل

موضوع‌های عملی که سرو کارشان با امور فوق محسوس است مناسب نمی باشد. این که لازمه‌ی هر امکانی وجود داشتن یک زمینه‌ی واقعی است که بدون آن خود امکان‌متنفی می‌گردد در محدوده‌ی فرضیات نظری در قلمرو محسوس در اندیشه‌ی استعلایی طرح می‌شود و بهره‌گیری از آن در محدوده‌ی فوق محسوس عملی به توهمات عقلی میانجامد. به این خاطر گایر (2000, p360) از متزلزل بودن پایه‌های استدلال در اصل موضوع عملی کانت به معنای نداشتن بنیاد نظری سخن می‌گوید. و به نظرش همین امر کانت را به این نتیجه‌گیری رهنمون می‌سازد که بسط عقل نظری با فرض وجود ایده‌های عقل بسط‌نظروورزی، یعنی رسیدن به واقعیت نظری، نیست بلکه طرح عینیت عملی است. از این رو ما صرفاً با نامتناقض بودن مفهوم خیر اعلی و شرطهای آن روبرو هستیم. وی در همین ارجاع از قول کانت نقل می‌کند که: "ایده‌های سه‌گانه عقل نظری فی‌نفسه شناخت نیستند، آنها اندیشه‌های (متعالی) هستند که در آنها هیچ چیز غیر ممکن نیست." اما چگونگی عمل بر اساس فرضی که مبنای نظری ندارد خود بحث دیگری است.

۸. نتیجه‌گیری

در سنت تعلیمی فلسفه، غالباً چنان سایه‌ی قوه فاهمه بر اندیشه کانت گسترده می‌گردد که قوه عقل در محاق است. در حالی که وقتی به آثار کانت مراجعه می‌شود این امکان عقل است که مولفه‌های معرفتی گوناگون انسان را به ساحت علم برساند. زیرا به نظر کانت علم نظامی یکپارچه و به خود قائم است که ذیل یک ایده رشد می‌کند و ایده در عقل ریشه دارد. اما وقتی عقل به خوبی به ایده‌های خود می‌نگرد، آنها را دوگانه می‌یابد. از آن جهت که به کف شناخت تجربی نمی‌آیند، در نظروورزی فقط حدود عقل اند که شناخت نظری از آن فراتر نمی‌رود؛ اما از آن جهت که علت اراده اند، در عرصه فعل و عمل، مرزهای عقل اند که گسترش می‌یابند. پس عقل در یک سو محدود و در سوی دیگر آزاد است. اگر این دوگانگی ناقض وحدت درونی نظام علمی باشد، باید به نحوی مرتفع گردد. راه حلی که کانت ارائه می‌دهد تابع عقل کردن خود عقل است. قاعدتاً عقل عملی در محدوده نظروورزی عقل قرار نمی‌گیرد. از این رو تبعیت نیز نمی‌تواند بکند. اما می‌تواند این محدوده را دربرگیرد و مرزهایش را گسترش دهد. به نحوی که عقل نظری درون مرزهای عقل عملی قرار گیرد. ما بسط عقل را در قلمرو آزادی دیدیم که چگونه ابتدا ایده آزادی عینیت عملی پیدا کرد و سپس ایده جاودانگی و سرانجام ایده خدا ضرورت عملی یافت. ایده‌هایی

که همچنان در محدوده شناخت نظری نمی گنجد، اما این محدوده یعنی جهان محسوس را به گونه ای دربرمی گیرند که گریزی وجود ندارد از این که تو گویی ایده خدا علت آن است و اصل غایتمندی زیربنای طبیعت است. این همان چیزی است که کانت از آن به تفوق علاقه عملی عقل تعبیر می کند که علاقه نظری را، بی آن که محدودیتش را نفی کند، معطوف علاقه عملی می کند. چون اساسا عقل در عرصه عمل به ایده هایش ضرورت عینی می بخشد و ظهور می یابد. از نظر کانت اخلاق (morality) فی نفسه نظام را شکل می دهد و لذا می توانیم نتیجه بگیریم که عقل در یک نظام اخلاقی به غایت خود می رسد. از این رو عقل طبیعت و جهان محسوس را متوجه حیطه اخلاقی می کند. همه تئیسهای "تو گویی" درباره طبیعت که در آثار گوناگون کانت، از جمله نقد قوه حکم دیده می شود، به این خاطر است.

تلاش ما بر این بود تا نشان دهیم این سخن که در اندیشه کانت بین فلسفه نظری و فلسفه عملی جدایی است و کانت نقد قوه حکم را برای گذر از یکی به دیگری به رشته تحریر درآورده است ریشه در خود عقل و ایده های استعلایی آن دارد.

پی نوشتها

۱. کانت در ابتدای حل نقادانه آنتی نومی عقل عملی (جایی که قرار است پرسش به چه می توانیم امیدوار باشیم؟ در الحاق به سوال چه باید بکنیم؟ به پاسخ برسد) به این نکته اشاره می کند که این تعارض همان تعارض سوم در عقل محض است و امکان مرتفع ساختن آن تنها در مسلم گرفتن علیت آزادی است. همانگونه که در تعارض سوم دو علیت متفاوت؛ مکانیسم و آزادی، در دو قلمرو محسوس و فوق محسوس قابل تبیین بودند بی آنکه یکدیگر را نقض کنند، در این جا نیز راه فراروی از تعارض با مسلم گرفتن آزادی شروع می شود. اما چون ما شاهد تجارب اخلاقی در زندگی هستیم و فعل آزاد انسان به مانند دیگر افعال برآمده از امیال و خواهشهایش در همین طبیعت به واقعیت می رسد، پس صرف این که قائل باشیم آزادی استقلال کامل از علیت مکانیسم و طبیعی است؛ امکان تحقق تجربه اخلاقی را بیان نکرده ایم. از این رو در حل تعارض عقل عملی، آزادی عملی (practical freedom) که بر طبیعت اثرگذار است و متعلقش را در قلمرو محسوس به فعلیت می رساند و به آن واقعیت عینی عملی می بخشد با آزادی استعلایی، که صرف استقلال از طبیعت است، زاویه پیدا کرده و محور بحث قرار می گیرد و حل کامل تعارض را با اصل موضوع قرار دادن دو ایده استعلایی دیگر یعنی نفس و خدا به انجام می رسد.

۲. برخی از نظریه‌های اخلاقی سعی دارند با اتکاء بر اصل اینهمانی، خوشبختی و فضیلت را یکی سازند و به تعارض موجود در این زمینه پایان دهند. کانت با نقد آراء اپیکور و رواقیان بیان می‌کند که از آنجا که قواعد خوشبختی و فضیلت کاملاً نامتجانس هستند، بین آنها اینهمانی وجود ندارد. به نظر وی تمام تلاش متفکرین حوزه اخلاق که سعی دارند با سازگار کردن این دو عنصر، خوشبختی و فضیلت، امکان خیر اعلی، که در بردارنده هر دو است، را ثابت کنند بی‌فایده است. برای اطلاع بیشتر رک نقد عمل عملی، دیالکتیک عقل عملی محض، بخش دوم
۳. توجه به این نکته حائز اهمیت است که همه تلاش کانت در تبیین فعل اخلاقی یا عمل آزاد یعنی عمل از روی وظیفه آن است که نشان دهد، برخلاف دیگر اعمال انسان که تنها عنصر سوئزکتیو یعنی احساس لذت و الم تعیین کننده میا است، عنصری ایژکتیو میل را تعیین می‌بخشد. زیرا تنها در این صورت است که فعل می‌تواند صورت کلیت و ضرورت پیدا کند. این عنصر ایژکتیو همان قانون اخلاقی است که از طبیعت خود عقل بر می‌خیزد. لذا گرچه عنصر سوئزکتیو همراه تعیین اراده آزاد است یعنی فرد آگاه از آزادی در اطاعت از قانون اخلاقی است و مانند آن تعبیر به احترام می‌کند، اما شباهتی با احساس لذت ندارد. از این رو برای این که این شائبه پیش نیاید که احساسی (feeling) مقدم بر آزادی زمینه تعیین فعل است، عنصر سوئزکتیو را زمینه تعیین نمی‌گیرد.
۴. کانت وجود امیال گوناگون و پایان ناپذیر را برای موجود عاقل طاققت فرسا می‌داند. هر چقدر فرد بخواهد خلا امیال را با ارضاء آنها پر کند باز هم خود را با خلا بزرگتری روبرو می‌بیند. حتی جایی که امیال مطابق قواعد اخلاقی منفعل می‌شوند باز هم طوق بردگی بر گردن فرد می‌اندازند. به همین خاطر نقش عقل صرفاً نگهدارنده از امیال نیست بلکه باید به مثابه عقل عملی محض علاقه خود را بر هر انگیزه‌ای مقدم بدارد. آرزوی موجود عاقل آن است که برای عمل کردن از امیال رها شود و فقط در معرض عقل قانونگذار قرار گیرد.
۵. کانت در صفحه ۱۲۷ نقد عقل عملی اصل موضوع عقل عملی محض را اینگونه تعریف می‌کند: "قضیه نظری (theoretical) که به خودی خود اثبات پذیر نیست، اما نتیجه منطقی جدایی ناپذیر قانون عملی به نحو نامشروط معتبر پیشینی می‌باشد."
۶. عبارت کانت در مبحث اصل موضوع وجود خداوند "ایده قانون اراده است." ما با توجه به مباحث کانت از ایده قانون اراده، آزادی موجود عاقل که زمینه ساز تعیین اراده او و آگاهی انسان به آن را می‌فهمیم.

کتابنامه

دلوز، ژیل، ۱۳۸۶، فلسفه نقادی کانت رابطه قوا، اصغر واعظی، تهران، نشر نی.

رضوان یوسفی و سیدحمید طالبزاده ۱۵۳

کاپلستون، فردریک، ۱۳۷۵، تاریخ فلسفه یونان، جلد اول، یونان و روم، سید جلال الدین مجتبیوی، تهران، انتشارات شروس

کاپلستون، فردریک، ۱۳۷۵، تاریخ فلسفه یونان، جلد ششم، از ولف تا کانت، اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران، انتشارات شروس

کورنر، اشتفان، ۱۳۸۹، فلسفه کانت، عزت الله فولادوند، تهران، Kant، انتشارات خوارزمی

کانت، امانوئل، ۱۳۹۰، نقد عقل محض، بهروز نظری، کرمانشاه، باغ نی.

Kant, Immanuel, 1964, *Critique of pure reason*, Norman Kemp Smith, Macmillan & Coltd, London

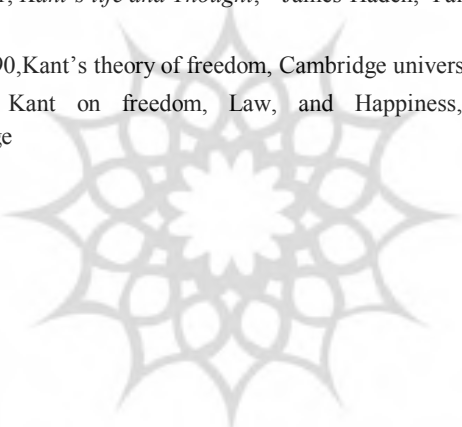
Kant, Immanuel, 1961, *Critique of Judgment*, J.H. Bernard, Hafner Publishing, New York

Kant, Immanuel, 1956, *Critique of Practical reason*, Lewis White Beck, Bobbs-Merrill, New York

Cassirer, Ernest, 1981, *Kant's life and Thought*, James Haden, Yale university, New Haven and London

Allison, Henry, E, 1990, *Kant's theory of freedom*, Cambridge university press, New York

Paul Guyer, 2000, *Kant on freedom, Law, and Happiness*, Cambridge university press, Cambridge



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی